

گستره حق قیام و نسبت آن با بزه بغی

غلامحسین الهام^{*۱}، امیرحسین بحیرایی^{**۲}، علی اصغر فرج پوراصل مرنندی^{***۳}

۱. (نویسنده‌ی مسئول)، دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
۲. دانشجوی دوره‌ی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه امام صادق (ع)
۳. دانشجوی دوره‌ی دکترای حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۰۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۰۳/۰۹)

چکیده

حق قیام، انقلاب، نافرمانی، شورش و تمرد در حقوق دینی و طبیعی بحث می‌شود. این حق پس از ورود به اسناد حقوق بشر و شهروندی در حقوق موضوعه هم مورد واکاوی حقوق‌دانان و علمای سیاست قرار می‌گیرد. اعتقاد به این حق در طول تاریخ برای توجیه انقلاب‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است و هنوز هم برای هر یک از تحولات سیاسی در حال رخداد همچون انقلاب مردم تونس، به این حق استناد می‌جویم. در حقوق بشر کنونی و همچنین حقوق شهروندی کشورهای متعدد غربی، با پذیرفتن الزامات دموکراسی، بارقه‌های این حق کاملاً مشهود است. در حقوق دینی با وجود اختلافات مذاهب در این مورد، اندیشه‌های شیعی این حق را شناسایی می‌کند. نوشتار حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، به مطالعه ماهیت و مبنای حق مزبور در دو خاستگاه غربی (با تمرکز بر حقوق آمریکا) و اسلامی پرداخته است و انعکاس آن را در منابع حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلیدواژگان: حق قیام، حق انقلاب، حقوق اساسی ایران، اندیشه غربی، حقوق آمریکا.

* Email: info@elham.ir

** Email: amirbahiraee@yahoo.com

*** Email: farajpour87@gmail.com

مقدمه

در طول تاریخ این که حق قیام و انقلاب در برابر حکومتی که مقابل منافع مردم می‌ایستد، شناسایی بشود و همچنین اینکه حق باشد یا وظیفه، بسیار مورد بحث واقع شده است. اعتقاد به این حق در طول تاریخ برای توجیه انقلاب‌های مختلف، از جمله جنگ داخلی انگلیس، انقلاب آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه مورد استفاده قرار گرفته است و هنوز هم برای هر یک از تحولات کلان سیاسی کشورها که در حال رخداد است، از لفظ انقلاب بهره می‌جوییم همچون انقلاب مردم بحرین و لیبی و تونس و سایر ملل آزادی‌خواه. با نگاهی به اندیشه دینی و منابع شریعت اسلامی نیز متوجه می‌شویم که نظایر و جلوه‌های این حق در ادبیات اسلامی موجود است که خود منظومه فکری مخصوصی را داراست. در این نوشتار، سعی بر آن شده است که برای نخستین بار، این حق مورد واکاوی قرار بگیرد. در همین راستا، ماهیت و تعریف و شرایط تمسک به این حق در دو اندیشه غربی و اسلامی بررسی شده است.

ساختار تحقیق در سه فصل سامان یافته است؛ فصل اول، ماهیت و تعریفی از حق بر قیام و انقلاب در اندیشه فلسفی و حقوقی؛ فصل دوم، حق بر انقلاب در تئوری حقوقی غربی بحث می‌شود و فصل سوم، حق بر قیام در اندیشه اسلامی و حقوق ایران بررسی می‌شود.

۱. ماهیت شناسی حق قیام و انقلاب

واکاوی نظری این مفهوم، در حیطه مباحث عمیق فلسفه حقوق و سیاست قرار دارد. در اینجا، به تعریفی جامع اشاره می‌کنیم؛ حق قیام یا انقلاب^۱، حق-تکلیفی است که با تمسک به آن، ملتی می‌تواند دولتی را که علیه منافع عمومی قدم برمی‌دارد را تغییر دهد و سرنگون کند.

ارکان این تعریف را باید توضیح داد؛ اولاً، در خصوص «حق-تکلیف» باید توضیح داد که آیا قیام و انقلاب و اعمال جمعی و گروهی در راستای آن، در چهارچوب حق قرار می‌گیرد و یا تکلیف. چراکه تمسک به این حق در طول تاریخ برای توجیه انقلاب‌های مختلف، از جمله جنگ داخلی انگلیسی، انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه مورد استناد قرار گرفته است. در بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا هم چون چین که در گفتمان حقوق و آزادی‌های مردم شکل نگرفته بودند، امپراتوران از

۱. Right to revolution

اذعان به این حق اجتناب می کردند، اما بسیاری از شورشگران همواره در این مواقع در صدد بوده اند تا حاکمان را مجبور به پذیرش دو امر کنند: پذیرش حداقل حقوق برای مردم و همچنین محدود نمودن اختیارات حکمرانان در قالب اصول و قانون. ثانیاً، آیا حق قیام حقی فردی و متعلق تک تک افراد یا حقی جمعی است؟ ثالثاً، در خصوص واژه ملت، سؤالی به ذهن می آید که آیا ملت ها به عنوان گروه منسجم که در عصر مدرن و در حقوق اساسی طبق دو نظریه آلمانی یا عینی و نظریه فرانسوی و ذهنی، تعریف می شوند، مدنظر هست و یا اینکه هر گروه مردمی دارای حق انقلاب می باشند و این حق در ایام پیشامدرن هم به رسمیت شناخته می شد. رابعاً، در رابطه با منافع عمومی، آیا منظور از آن، فقط سودهای مادی و عمومی می باشد و یا با استناد به فلسفه سیاسی اسلام می توان به مصالح عمومی و تعریف دینی از منافع جمعی نیز اشاره داشت؟ به نظر می رسد که در این مقام، منافع عمومی مفهوم عامی است که بسیاری از مفاهیم را در خود جای می دهد و مفهوم سیالی است که منعکس کننده مجموع نظریات حقوق غربی و حقوق اسلامی در این باب می تواند باشد. در فضای نظریه پردازی سیاسی جان لاک این حق را مورد مطالعه قرار می دهد. این حق بخش جدایی ناپذیری از نظریه قرارداد اجتماعی شده است. لاک معتقد است که مردم حق دارند حکومتی را که به خواسته های آنان پاسخ مثبتی نمی دهد با دیگری که به این منویات بذل توجه دارد، جایگزین کنند. او حتی در مواردی برای مردم از این حق، تلقی تکلیف و تعهد دارد. بنابراین، این حق در طول تاریخ به سپر و حفاظ در مقابل استبداد لقب گرفته است.

۱-۱. ماهیت دوگانه؛ حق جمعی یا حق فردی

در حال حاضر، یکی از خصائص نظام بین الملل حقوق بشر، اصالت فرد و فردی بودن حق ها است. متعهدله حق های بشری همانا افراد انسانی می باشند. از این رو، هنوز هم در شناسایی حقوق بشر نسل سوم یا حقوق بشر گروهی یا جمعی تردیداتی موجود است. از این رو، اگرچه ممکن است برخی از تفاسیر، شائبه فردی بودن حق قیام را به ذهن متبادر کند، اما با توجه به نظریات سیاسی و حقوق اساسی، حق جمعی^۱ محسوب می شود. افراد عادی از قیام و شورش علیه حکمرانان خود به دلایلی

۱. Collective right

مثل کینه‌توزی یا مستبد بودن آنان ممنوع‌اند.^۱ در مورد به‌کارگیری آن، باید به پیش‌شرط‌های آن توجه داشت تا در نهایت بتوان این چنین حقی را به‌کار بست. از همین رو، برخی از نظریه‌پردازان، اعمال آن را به شرایط بحرانی محدود می‌کنند. در انقلاب آمریکا، این حق به‌عنوان یک حق افسارگسیخته در شرایط اضطراری توصیف شده است. در آستانه انقلاب آمریکا، حقوق‌دانان آمریکایی برای تحلیل قیام، بحرانی که خود در آن گرفتار بودند را در نظر گرفتند. الکساندر همیلتون، عنصر مقاومت را تحت عنوان قانون طبیعت توجیه کرد که نقض اصول اولیه جامعه مدنی و تجاوز به حقوق مردم را جبران می‌کند. در نظر توماس جفرسون، اعلامیه استقلال که توضیح آن خواهد آمد، آخرین تلاش مذبحخانه مردم ستمدیده و مظلوم بود. بحث‌ها و مخالفت‌های جفرسون در مورد نارضایتی‌های استعماری تلاشی بود تا نشان دهد که آمریکایی‌ها بار سنگینی را تحمل کرده‌اند و الان وقت اعمال این حق است، بنابراین می‌توان ملاحظه کرد که با پایان انقلاب آمریکا، مقنن، حق قیام را کنار نگذاشتند بلکه آن را در قانون اساسی مدون نمودند و امروز، این حق در مقدمه اعلامیه استقلال آنان و در میان مفاد قانون اساسی موجود است. در آمریکا، اصول محافظه‌کاری، حق مردم را برای تغییر شکل و براندازی حکومت محفوظ نگه می‌دارد و این تنها به‌منظور محافظت و امنیت آنان نیست بلکه برای سعادت و خوشبختی آن‌ها نیز هست. (Christian G. Fritz, 2008, pp. 14-23)

۱-۲. انقلاب در گفتمان حق، تکلیف یا حکم

«حق انقلاب» به‌عنوان حق را باید در اندیشه غربی جستجو کرد. در اندیشه اسلامی واژگان نظیر آن همچون واژه «قیام» با مفهوم و پارادایم سازنده آن آمده است بدون اینکه به حق یا تکلیف صرف بودن آن اشاره شده باشد. به عبارتی، مفاهیم و تأسیس‌هایی همچون «قیام، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر» با توجه به منظومه ادبیات اسلامی، هم حق هستند و هم تکلیف.

به نظر می‌رسد اگر انقلاب را تکلیف بدانیم قابل پذیرش‌تر از حق دانستن آن است، چون حق انقلاب، هرج‌ومرج‌گرا و آنارشستی عمل می‌کند؛ درحالی‌که تکلیف انقلاب، نظم و ساختار حکومتی را در هم می‌شکند یعنی مردم در حال قیام فکر می‌کنند که با براندازی استبداد در واقع دارند قواعد حقوق طبیعی را با قوانین الاهی تطبیق می‌دهند فلذا خود را مکلف به آن می‌دانند. در

۱. noting that under English constitutional law the right of revolution “belonged to the community as a whole, as one of the parties to the original constitutional contract”

این خصوص، اعلامیه استقلال ایالات متحده بیان می‌دارد «...اما زمانی که زنجیر طولانی تعدی و تجاوز به حقوق شهروندان به قصد برقراری استبداد و حکومت مطلقه بی‌شرمانه و بی‌تأمل گسترده گشته است، حق و وظیفه مسلم (Maier, 2013, pp 33-34) شهروندان به زیرکشیدن چنین حکومتی و پاسداری از امنیت آینده خود می‌باشد.» بنابراین، وقتی مجموعه‌ای از تعدیات که به منظور خاصی صورت می‌گیرد، شورش برای براندازی چنین حکومتی، حق و تکلیف آنهاست. پس اعلامیه استقلال آمریکا، بر ماهیت دوگانه انقلاب تأکید دارد.

۱-۳. حق انقلاب؛ از حقوق طبیعی تا حقوق موضوعه

تعریف حق انقلاب با توجه به این که ما آن را یک حق طبیعی و یا موضوعه در نظر بگیریم، متفاوت می‌شود. اگرچه اعلامیه استقلال آمریکا به طبیعی بودن این حق استناد می‌کند، اما حقوق طبیعی تنها توجیه استقلال آمریکا نبود. در آن زمان، دکتربین حقوق اساسی انگلیس، از فعالیت‌های استعماری حمایت می‌کرد. در دهه ۱۷۶۰ حقوق انگلستان همان‌طور که ویلیام بلاکستون در کتاب «توشیحاتی در باب قوانین انگلیس»^۱ آورده است، قواعد جبران خسارت در مورد تعدیات و سرکوب‌های عمومی را به رسمیت می‌شناخت. این مقررات اساسی، مقاومت مردم در برابر حاکمیت را توجیه می‌کرد. قاعده جبران خسارت^۲ از قرارداد بین پادشاه و مردم؛ که مطابقش پادشاه، مسئولیت ایجاد رفاه برای مردم را به عهده دارد، ناشی می‌گردد. این قرارداد از زمان‌های قدیم به عنوان یک عقیده دینی و عرفی در حقوق اساسی انگلستان بود. در این بین، اعلام لیست بلندی از ناراضی‌های مردمی، نشان از نقض این قرارداد بود. (William Blackstone, 1979, pp. 1615-1789)

قاعده پذیرفته‌شده جبران خسارت، مقاومت مردم در برابر اعمال مخالف قانون اساسی را موجه نشان می‌داد. حق طلب خسارت هم چون خود حق قیام در ذیل حقوق طبیعی دارای محدودیت است. قواعد جبران خسارت فردی نیست بلکه به جامعه به‌عنوان یکی از طرفین قرارداد تعلق دارد. حق قیام و به تبع آن حق جبران خسارت، به‌عنوان یک دستاویز اولیه در برابر خطاهای حکومت نبود بلکه یک طریق فوق‌العاده در موارد نقض جدی قرارداد محسوب می‌شود.

۱. Commentaries on the Laws of England

۲. The law of redress

۲. حق بر انقلاب در اندیشه حقوقی غربی

در این فصل، حق انقلاب در تفکر و در عرصه عمل، نسبت‌های حق انقلاب و حقوق و آزادی‌های عمومی و حق انقلاب و حق انتخاب حاکمیت سنجیده شود و انعکاس این حق در حقوق موضوعه برخی نظام‌های حقوقی نشان داده می‌شود.

۲-۱. حق بر انقلاب، ترجمانی از حق قیام در ادبیات حقوقی آمریکا

در میان همه خوشحالی‌هایی که آمریکایی‌ها به مناسبت استقلال و تشکیل دولت دارند، نگرانی‌هایی نیز نسبت به حق انقلاب وجود داشت. این حق، اصلی بود که نظام سیاسی کشور بر روی آن بنا نهاده شده بود. در ابتدا نزدیک بود که این حق حتی به‌عنوان موضوع گفت‌وگوهای سیاسی هم مطرح نشود. اعلامیه استقلال آمریکا دو حق را در این راستا، به رسمیت شناخت: حق قیام و استقلال اشخاص. استقلال آمریکا به تشکیل دولتی منجر شد که ظهورش را به این حق جهانی مدیون بود. اما به‌جای دفاع از هر دو اصل و اجرای آن، در موضع دست برداشتن از این تفکرات می‌باشند. آنان در عمل امروزه خود را به دو گروه لیبرال و محافظه‌کار^۱ تقسیم نموده‌اند که هر دو گروه تابع اصول و بایسته‌های مشترک هستند. محافظه‌کاران هم‌اکنون به نظام تشکیل شده وفادارند، اما به حق قیامی که این دولت بر پایه آن شکل گرفته بود، اعتقاد ندارند. در آن سوی طیف، لیبرال‌ها حق قیام را به رسمیت شناخته‌اند اما در تفسیرش، آن را به تغییر اجتماعی بی‌پایان تعبیر کرده‌اند که ممکن است در نهایت به تضعیف یا نابودی دولت بینجامد که بر اساس حق مزبور پایه‌ریزی شده بود.

با نگاهی به عقاید دو طرف مشخص می‌شود که یک دسته نمی‌تواند تبیین کند که چگونه انقلاب آغاز شد و دسته دیگر قادر به توجیه اینکه چرا انقلاب برای همیشه به پایان می‌رسد، نیست. با این حال در دو نسل جدید لیبرال دموکراسی در باب فلسفه سیاسی، اشاره بایسته‌ای به حق انقلاب نشده است. جان رالز، در کتاب نظریه عدالت، نافرمانی مدنی^۲ را به‌عنوان مفهومی که حق انقلاب را دربرمی‌گیرد، طرح می‌کند و نافرمانی مدنی را، هم در مواقعی که یک رژیم لیبرالی تأسیس گردد

۱. Liberals and conservatives

۲. Civil disobedience

و هم‌زمانی که نظامی سیاسی برای دفاع از خودش دست به یک جنگ عادلانه^۱ بزند، صحیح می‌داند و تجویز می‌کند، اما حق انقلاب را در مواقعی که رژیم می‌تواند بر پایه آن ایجاد و پایه‌ریزی گردد، به رسمیت نمی‌شناسد. به منظور اطمینان از بی‌طرفی، وی به طور عامدانه از شهروندان آینده‌نگرش در دموکراسی قانون اساسی محور خود می‌خواهد تا حجاب جهلی^۲ را بر جلوی چشمانشان بکشند که فقط آنچه الآن در حال گذر هست را ملاحظه کرده و به عملکرد فعلی دولت توجه نمایند و الآن، در باب آنچه در آینده رخ خواهد داد، اغماض کند چون این شهروندان از منافع و موقعیت خود، آگاهی کافی نداشته و از رژیم‌های گذشته شکایتی ندارند و به دلیل عدالت بی‌طرفانه، باید موقعیتی که در آن از حق شورش^۳ استفاده کنند را فراموش نمایند. (Rawls, 2003, pp. 8-10 and 2005, pp. 344-348)

به صورت مشابه، شهروندان آینده‌نگر در طرح لیبرالی رابرت نوزیک به عنوان دومین پایه فکری لیبرالیسم، با تعبیر «بیاید به دولت برگردیم»^۴ که با یک دست نامریی به سرانجامی ختم می‌شد که اهداف و آرمان‌های خاصی را مدنظر نداشت. شهروندان نمی‌خواهند تا حکومتی که آنان را سرکوب می‌کند را از میان بردارند و حکومتی را ایجاد کنند که حقوق آنان را حفظ نماید. (Nozick, 2001, pp. 3-25)

نوزیک و رالز به دنبال ایجاد ساختاری فرضی برای ایجاد جامعه‌ای آزاد بودند اما هیچ‌یک دنبال ایجاد یک جامعه جدید نبودند. دقیقاً نکته این است که شهروندان به همراه هم نمی‌توانند از این ساختارها بهره ببرند تا جامعه‌ای آزاد را ایجاد نمایند. در عوض هر فرد بی‌طرف به وسیله یک ضرورت ساختگی به سمت یک جامعه آزاد رهنمون می‌گردد و آن ضرورت این است که همه برابر و یکسان دیده شوند. به نظر می‌رسد که مورخان هم هیچ استناد و استفاده‌ای از حق انقلاب و قیام در تحلیل‌های خود نداشته‌اند. برخی از آنان آن را به عنوان تبلیغی صرف به حساب آورده‌اند و اما برخی دیگر در دیدگاهی جدید و پیچیده، از آن به عنوان ایدئولوژی، به بدی نام می‌برند و بیان می‌کنند که آمریکایی‌ها، صرفاً در زمانی در گذشته معتقد بودند که چنین حقی وجود دارد و بر اساس این حق عمل نموده‌اند. در حاق واقع، این حق وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد،

۱. Just war

۲. Veil of ignorance

۳. Right to revolt

۴. back into the state

و در خصوص انقلابیون فرانسه اظهار می‌دارند که از روی آگاهی اقدام به انقلاب نکرده‌اند و رفتارشان به قدری دور از واقعیت بود که گویی یک تبلیغ صرف بود و به صورت ناآگاهانه در مسیری بودند که آن را منطق شورش یا انقلاب نامیدند. البته واضح است که نظرشان، هم از بعد فلسفه حقوقی و هم به لحاظ تاریخی ناصواب است.

۲-۲. نمونه حق انقلاب و قیام در عرصه عمل؛ قیام آمریکا علیه بریتانیا

حق انقلاب اعتقادی است به این که مردم قدرت انتخاب دارند و می‌توانند حاکمانشان را خودشان انتخاب کنند. در عصر ما این حق به نظر می‌رسد که یک ادعای دروغین است که می‌تواند مشوق باشد و یا نتیجه عکس داشته باشد. به منظور دست‌یابی به درک صحیح از حق انقلاب باید این حق و ضرورتش در اعلامیه‌های غربی و اکاوی کرد تا مخفی‌کاری‌های بعدی در سیاست‌های محافظه‌کاری و مارکسیستی روشن شود و سپس اندیشه‌های مشابه آن را در تفکر دینی دنبال و واکاوی کنیم.

اعلامیه استقلال آمریکا، با بیان ضرورت‌های انقلاب آغاز می‌شود، اما نه از نوعی که امروزه معمولاً شنیده می‌شود: «هنگامی که در سیر وقایع تاریخی، برای ملتی، جداسازی رابطه‌ای سیاسی که آن‌ها را با ملتی دیگر پیوند داده است ضرورت می‌یابد، و برای کسب جایگاه برابر میان قدرت‌های روی زمین، که طبق قوانین طبیعی و الهی سزاوار آن‌اند، به خاطر احترام به عقاید دیگران ضروری است که آن‌ها دلایلی را که آنان را به جدایی واداشته اعلام کنند...» (مقدمه اعلامیه استقلال آمریکا مصوب ۴ ژوئیه ۱۷۷۶) گاهی ضرورت ایجاب می‌کند که شهروندان بتوانند گروه‌های سیاسی را که خود به هم متصل کرده منحل کنند. در حال حاضر مردم این ضرورت را درک کرده‌اند که باید با اعتماد به نفس کمتری در مورد این برابری حرف بزنند. این به رسمیت شناختن برابری در حال حاضر به‌عنوان یک حادثه ویژه و ضرورت تاریخی آمده است. برخی‌ها معتقدند که اگرچه مردم آمریکا مردمی مستعمره بودند، ولی هیچ سرزنشی نسبت به امپریالیسم بریتانیا وجود نداشت. با هیچ تحلیلی نمی‌گفت که مردم استعمار شده می‌توانند علیه ظلم دولت‌های استعمارگر شورش نمایند. به‌جای آن، مردم آمریکا تصمیم به حل روابط سیاسی خود با انگلستان گرفتند. این مردم همواره و درحالی که اختلافات عمیق‌تر می‌شد، برای خود حق استقلال قائل بودند. همچنین این حق تنها با

استناد به مشترکاتی از جنس فرهنگ و زبان شناسایی نشده بود. (Mansfield, 1976, p. 152)

اعلامیه استقلال آمریکا به صورت مجزا به حق انتخاب و حق تعیین سرنوشت ملی^۱ اشاره نکرده است، بلکه دلیل وجود حق استقلال آن است که انسان‌ها با هدفی مشترک گرد هم جمع شده‌اند و شایستگی استقلال را دارند. اگرچه بیشتر یا همه ملت‌ها ممکن است به‌طور تصادفی تشکیل شده باشند، اما حق استقلال از این عدم تعمد جداست و وابسته به رضایت به یک حکومت است. این امر، آن اقتداری است که آنان نه به‌عنوان مردم بلکه به‌عنوان اشخاص حفظ کرده‌اند و از این رو می‌گوییم که حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و ملت‌ها برای آمریکایی‌ها مفروض نبوده است. شناسایی حق استقلال، نه از این جهت است که آن‌ها، مردمانی متفاوت‌اند، بلکه بدین دلیل است که انسان‌ها در خلقت برابرند و می‌توانند مستقل بشوند. پس به دلیل همین برابری همگی از حقوق مسلم برخوردارند.

۲-۳. نسبت حق انقلاب و حقوق و آزادی‌های عمومی

برای حفظ حقوق و آزادی‌ها، حکومت‌ها در میان مردم ایجاد گردیده‌اند و استواری حکومت‌ها از طریق حمایت از این حقوق غیرقابل سلب و نقض است، اما از آن‌رو که حکومت‌ها هم باید قدرت عادلانه خود را با این حقوق سازگار و هماهنگ کنند، باید این قدرت را از مجرای رضایت مردم اعمال نمایند. پس از احراز نیاز اساسی یک حکومت به رضایت عامه مردم، اعلامیه استقلال آمریکا حق انقلاب را بیان می‌کند: «... برای دستیابی به این حقوق، حکومت‌ها شکل گرفته‌اند و اقتدار عادلانه حکومت‌ها از رضایت شهروندان نشأت می‌گیرد؛ هنگامی که حکومتی، روی خود را از شهروندان برمی‌گرداند و نابودی آنان را پیشه می‌کند، حق مسلم شهروندان تغییر یا برانداختن این حکومت می‌باشد تا بتوانند حکومتی نوین را بر مبنای اصول حقوق اساسی خود بنیان گذاشته و قدرت آن را به‌گونه‌ای سازمان‌دهی کنند که باور دارند چنان ساختاری امکان امنیت و خوشبختی شهروندان را بیش از تمامی شکل‌های حکومت فراهم خواهد کرد.» به هر حال به صراحت اعلام می‌شود که هرگاه یک حکومت در صدد نقض این حقوق برآید، این حق مسلم مردم است که آن حکومت را براندازند و حکومت جدیدی را ایجاد نمایند. البته اعلامیه استقلال، یک سند ملی‌گرایی صرف در مورد ضرورت انقلاب نیست که با آوردن جملاتی در مورد آرمان‌های ملی، این هدف را به منصف

۱. Self-determination

ظهور بگذارد. مطابق مفاد اعلامیه، دولت آزاد^۱ و نه ملی‌گرایی صرف، هم زمینه و هم نتیجه حق انقلاب است. هیچ ملت یا مردمی حق انقلاب علیه دولت دیگری را مادام که آن دولت بر مبنای رضایت مردم نیست را ندارد و هیچ ملتی نمی‌تواند از طرف ملت دیگری انقلاب و قیام کند و یا حتی این که برای آزادی آنان اقدامی انجام دهد، مگر این که رضایت آنان را به همراه داشته باشد. در حالی که نیاز است که یک ملت، دولتی را برپا نماید، اعلامیه در این میان دامنه این اختیار را با عدم تعیین نوع حکومتی که افراد ایجاد می‌کنند، وسیع‌تر می‌نماید. اعلامیه اذعان می‌کند مردم، حق ایجاد حکومت جدیدی را دارند که امنیت و سعادت را برای آنان به ارمغان آورد. انقلابیون آمریکایی، با دقت به دنبال این بودند که کشف کنند چه حکومتی بیش از بقیه امنیت و سعادت را برای مردم به ارمغان می‌آورد. ملت‌ها باید به‌طور جدی از ایجاد حکومت‌هایی که سبب ایجاد آسیب‌ها و ظلم و تعدیاتی که اعلامیه استقلال، جورج سوم (پادشاه بریتانیا در زمان تصویب اعلامیه استقلال) را به انجام آن‌ها متهم کرد، خودداری نمایند. مردم باید حکومتی ایجاد کنند که به آن‌ها حق مقابله و ایستادگی در برابر سلطان جائز را می‌دهد.

۲-۴. نسبت حق انقلاب و حق انتخاب حاکمیت در حقوق آمریکا

باید حق انتخاب یعنی انتخاب با دقت و ملاحظه کافی و نه انتخاب از روی سلايق و منافع شخصی تضمین شود. انتخاب آزادانه که در اعلامیه استقلال به اختیار مردم نهاده شده است، انتخاب تعیین حاکم و کسی است که آن‌ها را به بیشترین حد از شادی و امنیت می‌رساند. انتخاب حکومت، موضوعی است که باید تا زمانی که حکومت قبلی کار آیی خود را از دست نداده است، آن را به تعویق انداخت. به نظر می‌رسد که در این مقام هم می‌توان با نگاه تحلیل اقتصادی حقوق از مقوله «کارایی» سخن گفت. بنابراین، تا وقتی که حکومتی، کارایی خود را از دست نداده است و تغییر آن‌هم به پیشینه‌سازی کارایی نینجامد، نباید از حق انقلاب استفاده کرد به عبارتی، به کارگیری حق انقلاب در چنین حالتی به لحاظ اقتصادی، ناکارآمد است.

۱. Free government

در مورد اینکه حق انقلاب و قیام چه موقع مورد استفاده قرار می‌گیرد اعلامیه بیان می‌دارد: حکومتی که از دیرباز روی کار بوده است نباید به دلایل و اسبابی زودگذر و سطحی تغییر یابد.^۱ موارد زیادی از سوءاستفاده‌ها و چپاول‌ها، تغییر حکومت آمریکا را ضروری ساخته است و اعلامیه این قضاوت در مورد ضرورت انقلاب را قبل و بعد از سوءاستفاده‌ها تکرار می‌کند. هنگامی که انقلاب، یک ضرورت می‌شود، حق انقلاب، وظیفه می‌شود. همان‌گونه که اعلامیه پیش‌بینی می‌کند، فرآیند اجرای این حق باید بر اساس قضاوت عمومی باشد.

در صحنه تاریخی نیز، دو جریان اساسی فکری پروتستانیسم و کالونیسیم در شکل‌گیری حق قیام در انقلاب آمریکا مؤثر بودند. ژان کالون، در حالی که درباره شورش مردمی هشدار می‌داد، استدلال کرد که قضاوت، وظیفه دفاع از آزادی‌های مردم در مقابل پادشاهانی که از دستورات خدا سرپیچی می‌کنند را دارند. جان ناکت این دکترین را گسترش داد در حالی که درباره انقلاب اسکاتلند در سال ۱۵۶۰ استدلال می‌کرد؛ ایمان انقلابی اسکاتلندی‌ها که ناشی از اعتقاد آنان به تفکرات کشیش‌های کلیسا بود بر پیوریتن‌های انگلیسی در مبارزه علیه پادشاهی دارای مشروعیت الهی تأثیر نهاد و در نهایت به جنگ شهری انگلستان و اعدام چارلز اول در سال ۱۶۴۹ منجر شد. دومین جریان سیاسی در سال ۱۶۸۰ شکل گرفت و پاسخی درباره خودکامگی روزافزون حکومت وقت انگلیس بود. نهایتاً پارلمان، در انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ یک سلطنت مشروطه‌ای روی کار آورد که بر نظریه قرارداد اجتماعی جان لاک استوار بود. افراد به‌طور طبیعی، قدرت را به دولت برای حفاظت از جان خود، آزادی و املاکشان واگذار می‌کنند، اما قانون‌گذاران خلاف این اهداف عمل کردند و از اعمال فشارها بهره بردند و خودشان را شورشیان در مقام جنگ با مردم قرارداداند. سپس قدرت به مردم بازگشت که حق حاکمیت به انحلال دولت و تشکیل آن را از نو داشتند. از این رو، نظریه لاک، یک ایدئولوژی انقلابی موفق بود. این ایده‌های انقلابی به فرانسه و آمریکای لاتین صادر شد. اگرچه برخی مثل ادموند برک در صدد ایجاد مفارقت بین دکترین آمریکا و رادیکالیسم در فرانسه بودند ولی همه این تفکرات انقلابی غربی را می‌توان تحت یک گفتمان دید. با اینکه اختلاف نظرهای بسیاری را هم می‌توان مشاهده کرد؛ از جمله جفرسون چندین چاره برای توسل به انقلاب پیشنهاد می‌دهد در حالی که بسیاری از آمریکایی‌ها با وی مخالفت می‌کنند. به‌ویژه هنگامی که ایالات جنوبی

۱. Prudence, indeed, will dictate that Governments long established should not be changed for light and transient causes....

به حق انقلاب در دفاع از جدایی متوسل شدند. بعدها نظرات تعدیل شد و بعد از جنگ داخلی، حق انقلاب توسط اکثر آمریکایی‌ها به‌عنوان داشتن اختیار محدود تفسیر شد.

۲-۵. انعکاس حق انقلاب در حقوق موضوعه

در بسیاری از اسناد و اعلامیه‌ها و در قوانین اساسی کشورها، به حق انقلاب و شورش استناد شده است و در این استناد، اهداف زیادی از جمله جستجوی مشروعیت و حقانیت دولت‌ها مدنظر بوده است.

در طول تاریخ در حکومت سلطنتی^۱ لهستان و لیتوانی حق انقلاب و فراتر از آن حق شورش و تمرد به‌عنوان یکی از اصول مسلم آزادی حقوق لهستانی^۲ قلمداد می‌شده است.

در ماده ۱۰ لایحه حقوق قانون اساسی ایالت نیوهمپشایر برای شهروندان، «حق اصلاح دولت»^۳ ذکر شده است که می‌توان گفت نظیری برای حق انقلاب محسوب می‌شود. هرگاه اهداف دولت از مواضعش منحرف شوند و آزادی‌های عمومی آشکارا در معرض خطر قرار گیرند و سایر ابزارها و وسایل اصلاح، بی‌فایده و ناموثر باشند، ممکن است مردم، حق اعمال اصلاحات لازم را در خصوص رژیم گذشته داشته باشند یا اینکه درصدد ایجاد دولت جدید باشند. در مقابل دکتین عدم مقاومت در برابر قدرت خودسرانه و ظلم و ستم^۴، پوچ و ناشی از اسارت طلبی و مخرب خیر و شادی انسان‌ها است.

لایحه حقوق قانون اساسی کنتاکی هم «حق تغییر، اصلاح و نسخ دولت» را تضمین می‌کند و مقرر می‌دارد: تمام قدرت به‌صورت ذاتی به مردم تعلق دارد و تمام حکومت‌های آزاد بر پایه اقتدار آن‌ها پایه‌ریزی شده و برای تأمین صلح، امنیت، شادی و حفاظت از اموال آن‌ها ایجاد می‌شوند. برای پیشبرد این اهداف، آن‌ها در همه زمان‌ها، حق غیرقابل سلب و غیرقابل انکار تغییر، اصلاح یا لغو دولت خود^۵ را به طریقی که مناسب می‌پندارند را دارند.

۱. szlachta

۲. rokosz

۳. the right to reform government

۴. The doctrine of nonresistance against arbitrary power and oppression

۵. right to alter, reform or abolish their government

به صورت مشابه در ماده یک بخش دوم اعلامیه حقوق قانون اساسی پنسیلوانیا نیز عبارت پردازی فوق راجع به حق انقلاب ذکر شده است.

اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه^۱ ۱۷۹۳ به عنوان مقدمه قانون اساسی مونتانیار ۱۷۹۳ نیز در مواد ۱۱، ۱۲ و ۲۷ و ۳۳ تا ۳۵ در مورد مقررات و مفاد حق انقلاب سخن گفته است. ماده ۱۱ مقرر می‌دارد: هرگونه اقدام علیه یک شخص، به غیر از موارد و بدون فرم‌های تعیین شده توسط قانون، خودسرانه و استبدادی است؛ اگر اقدام به انجام چنین عملی با استفاده از زور انجام شود، فردی که هدف آن است، حق مقاومت از طریق زور^۲ در برابر آن عمل را دارد. در مقابل ماده ۱۲ نیز در جرم‌انگاری اعمالی همچون برانگیختن و واداشتن به شورش، بیان می‌کند که کسانی که مبادرت به تحریک، اعزاز و توزیع امکانات، تأیید و امضا و یا اجرای اقدامات خودسرانه می‌شوند و یا سبب و موجب اجرای آن‌ها می‌شوند، مجرم هستند و باید مجازات شوند.

در اعلی‌ترین شکل ممکن و در رادیکال‌ترین صورت ماده‌ی ۲۷ حق انقلاب را با حق کشتن حاکمان نامشروع و ناحق و غاصب بیان می‌دارد: بدین وسیله اجازه داده می‌شود که هر فردی که (حق) حاکمیت را غصب کند، بلافاصله توسط مردمان آزاد به مرگ محکوم شود. ماده ۳۳ نیز بیان می‌کند که مقاومت در برابر ظلم و ستم نتیجه و ماحصل حقوق دیگر انسانی است.

در ماهیت دوگانه حق انقلاب و مقاومت در برابر سرکوب و ظلم و استبداد ماده ۳۴ اشعار بر ماهیت دوگانه آن داشته و حق فردی و حق جمعی بودن این حق را مورد تأکید قرار می‌دهد. ماده مزبور بیان می‌دارد: هنگامی که تنها یک نفر از اعضای جامعه تحت ستم قرار می‌گیرد، مثل این است که کل بدن اجتماعی^۳ مورد سرکوب و ظلم واقع می‌شود و بالعکس زمانی که بدنه اجتماعی تحت ستم است، در چنین حالتی، ظلم و سرکوب علیه تک‌تک اعضا نیز وجود دارد.

۱. The Declaration of the Rights of Man and Citizen of 1793 (French: Déclaration des droits de l'Homme et du citoyen de 1793)

۲. the right to resist it by force

۳. social body

ماده ۳۵ اعلامیه حقوق بشر و انسان ۱۷۹۳ فرانسه در باب ماهیت دوگانه در باب حق و تکلیف نیز ورود می‌کند و مقرر می‌کند: وقتی دولت ناقض حقوق مردم است، قیام و شورش^۱ برای همه مردم و برای هر بخش از مردم، مقدس‌ترین حقوق و ضروری‌ترین وظایف است.

قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان (قانون پایه)^۲ حاوی مقررات اصلاح‌شده و غیرقابل تغییری است که از حقوق انسانی و طبیعی حمایت و حفاظت می‌کند. در اصل ۲۰ (از سال ۱۹۶۸) حق مردم برای مقاومت در برابر ظلم و ستم و استبداد غیرقانونی و مغایر قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است، در صورتی که همه‌ی اقدامات دیگر به شکست بینجامد. بند چهارم اصل مزبور^۳ بیان می‌دارد: همه آلمانی‌ها حق دارند در برابر هر کسی که در پی لغو نظام قانون اساسی حاضر است، مقاومت کنند، اگر هیچ راه دیگری جز این وجود نداشته باشد.

در همه قوانین اساسی یونان از زمان انقلاب یونان، حق مقاومت و انقلاب در اصول پایانی موجود و انعکاس یافته است. قانون اساسی فعلی یونان در اصل ۱۲۰ بیان داشته است: لحاظ قانون اساسی به روحیه وطن‌پرستی یونانیان واگذار شده؛ ایشان حق و تعهد مقاومت^۴ با تمامی وسایل و ابزارها در مقابل هر کس که با خشونت و به‌شدت، اقدام به زیر پا گذاشتن قانون اساسی می‌کند را دارند. در قانون اساسی قبلی از واژه وظیفه^۵ بهره‌جسته بود. در صورتی که با تکلیف کردن همه شهروندان یونان، این بار قانون اساسی جدید از لفظ تعهد استفاده کرده است و همه شهروندان را متعهد به مقاومت نموده است.

منشور حقوق اساسی و آزادی‌های پایه‌ای^۶ به‌عنوان بخشی از نظام‌های حقوق اساسی هر دو جمهوری چک و جمهوری اسلواکی، در ماده ۲۳ مقرر داشته است: شهروندان حق مقاومت در برابر

۱. insurrection

۲. The Basic Law for the Federal Republic of Germany (German: Grundgesetz für die Bundesrepublik Deutschland)

۳. Article 20[Constitutional principles – Right of resistance] (4): All Germans shall have the right to resist any person seeking to abolish this constitutional order, if no other remedy is available.

۴. right and the obligation to resist

۵. duty

۶. Charter of Fundamental Rights and Basic Freedoms

هر کسی که شکننده نظام دموکراتیک حقوق بشر و آزادی‌های اساسی که توسط این منشور ایجاد شده است را دارند، در صورتی که اقدامات نهادهای قانونی اساسی یا استفاده مؤثر از ابزارهای قانونی، مایوس‌کننده و غیر مثمرتر باشد.

این حق در پاراگراف سوم مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر^۱ نیز آمده است: از آنجایی که ضروری است که حقوق بشر توسط حاکمیت قانون مورد حمایت قرار گیرد تا اینکه بشر به‌عنوان آخرین راه چاره، ناگزیر از شورش و قیام علیه خود کامگی و سرکوب^۲ نگردد.

۳. حق بر قیام در فقه اسلامی و حقوق ایران

در ادبیات قرآنی، حاکم ظالم به‌عنوان طاغوت معرفی می‌شود و آموزه‌های قرآن و احادیث، اطاعت از او را به‌عنوان کفر به خدا می‌دانند و هیچ رکون و اعتمادی نباید بر وی بشود. در فقه نهادها و تأسیساتی همچون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر در مورد حاکمان جور مطرح شده است که در چهارچوب حق انقلاب مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

فقه شیعی به تبعیت از قرآن و احادیث در مقابل این حق که برای قیام علیه حاکم جور در نظر گرفته، در صدد است تا جلوی قیام‌های احتمالی در شرایط مطلوب را بگیرد. وقتی حکومت در مسیر مقاصد الهی و حفظ مصالح اسلام و مردم در حال حرکت است هیچ گروهی حق مخالفت با آن را ندارد و گرنه باغی شناخته می‌شوند. در ماده‌ی ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی^۳، بغی قیام مسلحانه‌ی گروهی است اما در فقه امامیه فقها آن را به‌صورت فردی هم ممکن می‌دانند (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۹۶) شهید اول در لمعه، محقق کرکی در جامع المقاصد، راوندی در فقه القرآن و ... بر امکان فردی بودن بغی تأکید می‌کنند، اما برخی بغی را مشروط بر این می‌دانند که باغیان دارای شوکت و قدرت باشند به‌نحوی که حاکم مجبور باشد برای مقابله با آنان دست به قیام و مبارزه‌ی مسلحانه بزند، یعنی به شکل دیگری امکان رهایی از آنان نباشد (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۶۸) پس بغی شامل قیام فردی نمی‌شود چرا که مبارزه با یک نفر مبارزه‌ی مسلحانه نیاز ندارد.

۱. Universal Declaration of Human Rights

۲. rebellion against tyranny and oppression

۳. گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کند باغی محسوب می‌شود ...

در خصوص انگیزه باغیان، بحث این هست که آیا باغیان باید دارای شبهه‌ی موضوعی باشند مثلاً در مورد نحوه‌ی انتخاب حاکم، انحراف حاکم، خارج شدن او از عدالت و... شبهه داشته باشند و بعد در اثر وجود این شبهه اقدام به قیام کنند یا نه؟ دو نظریه مطرح شده است: عده‌ای معتقدند که گروه باغی قطعاً دارای شبهه هستند و به همین دلیل در نظر آنان بغی جرمی سیاسی است و اگر این افراد دارای شبهه نباشند جرم آن‌ها تحت عنوان بغی قرار نمی‌گیرد و باید آن را محاربه یا جرم دیگری دانست. (غلامی، ۱۳۹۳، ص ۷) طبق این نظر باغی کسی است که به دنبال منافع مادی نبوده و به دنبال حق بوده است اما در تلاش برای رسیدن به حق به نتیجه‌ای می‌رسد که او را به قیام وامی‌دارد. (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۲۹) نظر دوم هم این است که وجود قید شبهه برای اطلاق عنوان بغی ضرورتی ندارد. صاحب جواهر چون اصحاب جمل و صفین را باغی می‌داند قید شبهه را نمی‌پذیرد چراکه آنان در مورد عادل بودن حضرت امیر(ع) و حکومتش تردیدی نداشتند و فقط دنبال سهم بیشتر بودند پس در بغی شرط وجود شبهه لازم نیست. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۳۲)

۳-۱. حق قیام یا انقلاب علیه حاکمان جور در فقه اسلام

در معنای جور فرقی نمی‌کند که حاکم و حکومتش در اساس مشروعیت نداشته باشند و بدون دارا بودن ویژگی‌ها و بنیادهای شرعی به حکومت رسیده است که اهل سنت در چنین فرضی، حاکم را سلطان می‌نامند و نه خلیفه (ایمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۵) یا اینکه در عملکرد، کارگزاران یا قوانین مشروعیت نداشته باشند. (احمدی طالشیان، ۱۳۸۸، صص ۱۸-۱۳)

فقه‌های اهل سنت در بحث قیام علیه حاکم جایز با فقه‌های شیعه هم‌نظر نیستند و حتی برخی از آنان قائل به حرمت می‌باشند. دلیل این فقها برای قائل شدن به حرمت، روایاتی است که مسلمانان را به پیروی از حاکم جامعه یا امر به برپایی فرایض در تحت لوای حاکم اسلامی می‌کنند بدون این که میان حاکم ظالم و عادل فرقی بگذارند، اما آقای منتظری در پاسخ به این استدلال می‌گویند آنچه در مورد اطاعت از حاکم آمده است در مورد حاکم جایز و فاسق نیست بلکه برای حاکمی هست که شرایط را دارا باشد. (منتظری نجف آبادی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۵۹۲)

۱. یذکر عن «صحیح البخاری» فی باب السمع والطاعة؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنِ اسْتَعْمَلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيْبَةٌ! أَي حَتَّى لَوْ حَكَمَكُمْ غُلَامٌ أَسْوَدٌ حَبَشِيٌّ بِصَفَةِ وَالٍ وَأَمْرٌ فَاسِمَعُوا لَهُ».

ابوزهرة در کتاب تاریخ مذاهب اسلامی چنین نتیجه می‌گیرد که اگرچه نباید در گناه و معصیت از حاکم جور پیروی کرد و بیان حق نزد او واجب می‌باشد اما قیام علیه او هم حرام می‌باشد چراکه نتیجه‌ای جز آشوب و بلوا به همراه ندارد. ابن تیمیه یکی از اصول اهل سنت را لزوم جماعت و ترک قتال ائمه می‌داند و معتزله را که قائل به امکان قیام علیه حاکم هستند را اهل هوا می‌داند. ایشان می‌گویند باید با حاکم جور مدارا کرد، اوامرش را اجرا نمود و طبق سفارش پیامبر (ص) با او قتال نکرد چراکه در هر صورت فساد قیام بیش از صلاح و خیرش هست. (ابن تیمیه، ۱۴۱۸، ص ۱۱۲)

بعدها نظرات متمایل تری به نظر فقهای شیعه در فقه اهل سنت پیدا شد؛ قرضای در کتاب فقه سیاسی می‌گویند اصل قیام زمانی ممکن است که از منکر بدتر نگرانی نباشد یعنی با این قیام نباید وضعیت به گونه‌ای شود که خون‌ها ریخته شود و منکرات و پایدارتر شود؛ نتیجه این که، سکوت در برابر حاکم جایز در برخی موارد صحیح است همان گونه که در فضای مناسب قیام هم صحیح است. (سلیمی، ۱۳۷۹، صص ۲۶۵-۲۶۴)

فقهای شیعه قیام را در ذیل مباحثی هم چون مکاسب محرمه، قاعده‌ی حرمت اعانه بر اثم، شرط نبودن مفسده در امر به معروف و نهی از منکر، مراتب امر به معروف و نهی از منکر و ... آورده‌اند. اگر چه شیوه‌ی بیان فقهای شیعه متفاوت هست ولی همگی به امکان قیام معتقدند.

برخی در بحث از وجوب قیام علیه حاکم بین خطای جزئی و انحراف اساسی فرق می‌گذارند و در مورد اول راه‌حل را مراتب اولیه‌ی امر به معروف هم چون انکار با قلب و لسان می‌دانند ولی در مورد انحراف کلی که حاکم را فاسد و حکومتش را طاغوت قرار می‌دهد بحث قیام بالسیف را مطرح می‌کنند. (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۵، ص ۵۹۴)

برخی دیگر مثل صاحب جواهر به دلیل خوف ایجاد آشوب، ضرر به مسلمین، ایجاد قتل و خونریزی و به‌طور کلی شرط عدم مفسده در امر به معروف، قیام علیه حاکم را در صورت وجود مفسده جایز نمی‌دانند ولی در شرایطی مثل زمان قیام امام حسین (ع) که اصل اسلام در خطر است و حاکم جامعه‌ی اسلامی دیگر قابل تحمل نیست می‌توان به هر قیمتی قیام کرد؛ این قید در فتوای فقهای مثل صاحب جواهر و یا آقای خرازی در کتاب امر به معروف (خرازی، ۱۴۱۵، صص ۱۱۵-۱۱۰) به‌نوعی برگشت به همان تفکیک بین خطای بزرگ و کوچک دارد و به عبارت دیگر این دو دسته از فتاوی هم‌نظرند.

۳-۲. امر به معروف به عنوان عامل موجهه در قیام علیه حاکم جور

در نصوص فقهی امر به معروف در برخی موارد جزء علل موجهه در نظر گرفته شده و در قانون راجع به مجازات اسلامی سال ۶۱ طبق همین دیدگاه امر به معروف جز یکی از علل موجهه‌ی جرم مندرج بود.^۱ هنگامی که قیام علیه حاکم از باب امر به معروف و نهی از منکر جایز می‌شود رفتار قیام کنندگان مباح هست و در ذیل عنوان قانونی بغی قرار نمی‌گیرد چرا که عنصر قانونی بغی قیام در برابر حاکم عادل است.

برخی از فقهای شیعه هم چون امام (ره) می‌گویند مطلق ضرر حکم و جوب امر به معروف و نهی از منکر را از بین نمی‌برد بلکه در هر مورد باید دید که برپایی این معروف چه میزان مورد اهتمام شرع مقدس می‌باشد. (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۷۲) راوندی هم در فقه القرآن به این مسئله مراتبی بودن اشاره می‌کند و در نهایت قائل است بر این که در شرایط فوق‌الذکر می‌توان علیه حاکم به سلاح روی آورد. (راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، صص ۳۵۸-۳۵۷) این فتاوی تقریباً با آنچه قضاوی در کتاب فقه سیاسی می‌گوید، هماهنگی دارد.

نتیجه این که چون ادله‌ی قاعده لاضرر و لاجرح بر ادله و جوب امر به معروف و نهی از منکر حاکم‌اند و هم چنین احادیثی مثل حدیث امام رضا(ع) که می‌فرمایند «و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر واجب‌ان علی من أمکنه ذلک و لم یخف علی نفسه» و این که تمام اوامر و نواهی الاهی از جمله امر به معروف و نهی از منکر همواره با ملاحظه‌ی مصالح و مفسد صادر می‌گردند (خرازی، ۱۴۱۵، ص ۹۹) فقهای شیعه بر این عقیده‌اند که قیام علیه حاکم جور به عنوان آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، در صورتی که بر آن مفسده بزرگ‌تری مثل خوف بر جان و مال و ... نباشد واجب است و در صورت وجود مفسده باید به مراتب پایین‌تر امر به معروف یعنی مرحله‌ی لسانی و حتی قلبی بسنده کرد مگر اینکه بر ترک امر به معروف شرایطی مترتب شود که مورد رضایت شارع نیست و ترک آن فساد اجتماع و تعطیلی احکام و بدعت در دین و ... را به دنبال داشته باشد که در این صورت باید قیام کرد و قیام حضرت ابراهیم خلیل علیه اصنام و یا قیام‌های ائمه (ع) از این باب بوده است.

۱. ماده ۳۱- اعمالی که برای آن‌ها مجازات مقرر شده است در موارد زیر جرم محسوب نمی‌شود: در صورتی که ارتکاب عمل به عنوان امر به معروف یا نهی از منکر باشد.

در بحث قیام هیچ فرقی نیست که این حاکم بر مسلمانان حکم می‌راند و یا بر غیرمسلمانان. تفاوتی نمی‌کند که این نظام در خارج از مرزهای سرزمین اسلامی و یا در داخل آن باشد. در این فرض، جهاد دفاعی، وظیفه آحاد ملت اسلامی است، که در آیه ۳۹ سوره حج به صراحت به جواز قیام و مبارزه اشاره شده و بیان می‌دارد: به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت جهاد داده شده؛ چراکه مورد ظلم قرار گرفته، خدا بر پیروزی آنان تواناست.^۱ با تدبر در آیات متوجه می‌شویم که تفاوتی بین مسلمان بودن یا نبودن مردم تحت لوای حاکم وجود ندارد، در این وهله نیز، طبق اطلاق و عموم آیات و روایات، مسلمانان نه تنها محق بلکه مکلف هستند که به یاری مستضعفان و مظلومان بشتابند. در این خصوص قرآن می‌فرماید: در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید... هر کجا بر ستمگران و متجاوزان دست یافتید، آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون کردند، آنان را بیرون برانید؛ چراکه فتنه و شرک از قتل بدتر است.^۲ به‌رحال این آیات ممکن است با وضعیت حاکمان در سرزمین اسلامی و یا خارج از آن تطابق داشته باشد. به‌طور مثال، الآن همه مسلمانان مکلف و محق هستند که قیامی را در جهت یاری فلسطین اشغالی و نابودی رژیم اسرائیل ساماندهی کنند.

طبیعتاً باید برای تحقق حق قیام، شرایط قانونی خروج علیه حاکم ظالم را در نظر گرفت؛ از جمله اینکه؛ اولاً، ظلم حاکم و تلاش وی جهت افساد و تباهی جامعه و تجاوز از حدود الهی و نقض حقوق مردم باید ثابت و احراز شود؛ ثانیاً با امر به معروف و نهی از منکر نتوان حاکم را از اعمال خود بازداشت. در این صورت مسلمانان موظف خواهند بود ولایت امر و حکومت وی را رها کرده و از تحت سیطره او خارج شوند و به دستورات وی توجهی نکرده و برای داوری و قضاوت نزد او نروند^۳ چراکه این چنین تبعیتی، در حکم کفر به خداوند و پیامبر است. کفر در این آیه تنها با قلب حاصل نمی‌شود، بلکه نیازمند رویارویی عملی و مبارزه با طاغوت می‌باشد. خدای متعال در آیه ۱۱۳ سوره

۱. «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (سوره حج / آیه ۳۹)

۲. «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ - وَأَقْتُلُواهُمْ حَيْثُ وَقَفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (سوره بقره / آیات ۱۹۰ و ۱۹۱)

۳. «...يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره نساء / آیه ۶۰)

هود^۱ از رکون بر ستمگران نهی کرده است. در این خصوص مرحوم سید قطب که خود تئوری پرداز انقلاب است، می‌گوید که آیه شریفه بدین معناست که به ستمگران اتکا و به آنان اطمینان نکنید؛ یعنی به ستمگران سرکش و صاحبان قدرتی که بر بندگان چیره شده و آنان را به بردگی و بندگی خویش در آورده‌اند نباید تکیه کرد، چراکه زیر سلطه ستمگران رفتن به معنای اقرار و قبول این منکر بزرگ خواهد بود و مشارکت با آنان حرام است. (سید قطب، ۱۳۸۷، صص ۱۳۰-۱۴۹) پس با کنار هم نهادن نصوص متوجه می‌شویم که چون جایز نیست نسبت به ستمگران تمایل داشته باشیم، پس به هیچ‌وجه نمی‌توان ولایت و حکمرانی آنان را پذیرفت.

حق قیام در رابطه بین مردم و حکومت در ادبیات فقهی در چهارچوب اصل امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد. در حوزه مردم و دولت این فریضه در مرتبه قلبی آن‌چنان که در کتب فقهی بیان شده است، نمی‌تواند نمود خارجی داشته باشد. از سوی دیگر مرتبه لسانی و عملی به گونه‌ای با یکدیگر آمیخته است. به‌عنوان مثال بیان لسانی معایب دولت و نقد عملکردهای آن اگر به‌صورت انتشار مقالات و یا کتب باشد، خود به گونه‌ای فعالیت عملی است و اگر در قالب اجتماعات و تحصن‌ها و راهپیمایی بیان شود، می‌تواند ذیل مرحله عملی قرار گیرد. مرحله عملی در زمان حکومت طاغوت که مشخص است و می‌تواند حتی منجر به انقلاب و سرنگونی طاغوت شود، اما در زمان حاکمیت حکومت اسلامی در جامعه، در مرحله عملی باید توجه کرد که با توجه به این فرض که حکومت از مسیر خود منحرف نشده و تنها تخلفاتی از سوی کارگزاران انجام شده است، گستره عمل تا جایی است که موجب هرج و مرج و تضعیف اصل حکومت اسلامی نشود. از آنجایی که این تشخیص نیاز به کار اجتهادی و تسلط بر حدود و ثغور اسلام دارد، مناسب است که این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر زیر نظر یک مجتهد دلسوز و معتقد به نظام اسلامی انجام شود.

۳-۳. حق قیام در پرتو حقوق اساسی ایران

۳-۳-۱. مقدمه قانون اساسی ایران

بارقه‌ها و تبلوراتی از حق قیام در قانون اساسی ایران به‌صورت حق مردمی وجود دارد ولی عنوانی مستقل تحت عنوان «حق انقلاب» ذکر نشده است. در مقدمه و اصول متعدد قانون اساسی

۱. «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَسْكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»

عناوینی همچون انقلاب، قیام، دفاع، مبارزه و جهاد و شکست مستکبرین و دفاع از مظلومان و مستضعفین و پاسداری از اسلام و نظام جمهوری اسلامی آمده است. مقدمه قانون اساسی و اصول ۱، ۲، ۳، ۱۵۲، ۱۵۴ به نوعی به این حق اشاره کرده اند.

در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اشاره شده است: «... ماهیت انقلاب عظیم اسلامی ایران و روند مبارزه مردم مسلمان از ابتدا تا پیروزی که در شعارهای قاطع و کوبنده اقشار مردم تبلور می‌یافت این خواست اساسی را مشخص کرده و اکنون در طلیعه این پیروزی بزرگ ملت ما با تمام وجود نیل به آن را می‌طلبد...».

در قسمت طلیعه نهضت انقلابی، علت انقلاب اسلامی و قیام راه انقلاب سفید، حکومت استبداد، امپریالیزم جهانی و تبعید و زندان، شکنجه و اعدام ملت مسلمان مخالف رژیم معرفی می‌کند. بنابراین خواسته گروه انقلابیون پایه‌ریزی حکومت اسلامی بود. بر اساس معیارهای حق انقلاب که ذکر شد که یک حق جمعی و گروهی است بایستی این حق طبق معیارهای دموکراتیک برای این گروه اکثریت به رسمیت شناخته می‌شد؛ از این رو، انقلابیون به‌عنوان یک گروه اقلیت و یا شورش‌گر یا معترض نبودند بلکه آن‌ها به‌حق انقلاب و حق قیام تمسک کرده و خواهان اعمال آن بودند.

همچنین بیان می‌شود که امام خمینی، راه اصیل مبارزه مکتبی اسلام را گشود که تلاش مبارزان مسلمان و متعهد را در داخل و خارج کشور فشرده‌تر ساخت. در چنین خطی نهضت ادامه یافت تا سرانجام نارضایی‌ها و شدت خشم مردم بر اثر فشار و اختناق روزافزون در داخل و افشاگری و انعکاس مبارزه به‌وسیله روحانیت و دانشجویان مبارز در سطح جهانی، بنیان‌های حاکمیت رژیم را به‌شدت متزلزل کرد. امام خمینی جزء فقهایی بودند که نه تنها تئوری قیام و انقلاب را به‌عنوان یکی از اصول مکتب قبول داشتند بلکه خود، یکی از تئوریسین‌های بزرگ انقلاب اسلامی ایران و رهبر این انقلاب هم بودند.

قانون اساسی انقلاب ایران را حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین جهان معرفی می‌کند. قانون اساسی تضمین‌گر نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در خط گسستن از سیستم استبدادی، و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند تا نهایتاً با تصمیم‌گیری‌های سیاسی و سرنوشت‌ساز افراد اجتماع حکومت مستضعفین در زمین محقق شود.

ارتش و سپاه و سایر نیروهای نظامی و امنیتی نیز وظیفه دفاع از کشور، حفظ انقلاب و اهداف آن، حفظ و حراست از مرزها را با رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و حمایت از حق انقلاب و قیام مردمان مستضعف و مظلوم در سراسر مناطق جهان خواهند داشت.

قانون اساسی از تبلور حق قیام و انقلاب در دستگاه اجرایی هم‌سخن گفته است؛ آنجایی که قوه مجریه دارای جایگاه ویژه در رابطه با اجرای احکام و مقررات اسلامی به‌منظور رسیدن به روابط و مناسبات عادلانه حاکم بر جامعه می‌داند، نظام بوروکراسی را زائیده و حاصل حاکمیت‌های طاغوتی معرفی می‌کند و به‌شدت طرد می‌کند. همچنین امت مسلمان هم در همه عرصه‌ها و به‌ویژه با انتخاب مسئولین کاردان، نظارت مستمر بر اهداف و آرمان‌های انقلاب دارند.

۳-۲-۳. حق انقلاب در پرتو اصول قانون اساسی ایران

در بند ششم اصل دوم؛ کرامت انسانی از راه نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، به‌عنوان یکی از پایه‌های نظام مطرح شده است. برای نیل به این هدف، وظایف «طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب و محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی و تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان» در اصل سوم برای دولت مقرر شده است که همگی در راستای حق انقلاب هستند.

اصل هشتم از مفاهیمی سخن می‌گوید که از ادبیات فقهی الهام گرفته است و در اعمال حق انقلاب به کار می‌آید؛ در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر و وظیفه‌ای همگانی است.

اصل نهم جلوی تمسک‌های مقامات دولتی به مصلحت و استقلال که برای سلب و تحدید حقوق و آزادی‌های عمومی مردم به کار گرفته می‌شد را می‌گیرد. این مطلب یعنی سلب حقوق و آزادی‌های ملت، همیشه نقطه شروع انقلاب‌ها بود و قانون اساسی ایران آن را پیش‌بینی کرده است. در رابطه با حق انقلاب بیان شد که نیازمند مقدمات و ضوابط است. در وهله اول باید مراحل نافرمانی مدنی از طریق تشکیل اجتماعات بدون حمل سلاح و اعتراضات آرام صورت گیرد و بعد از این مقدمات است که مردم معترض به انقلاب متوسل می‌شوند. در این رابطه می‌توان به اصول

بیست و ششم و بیست و هفتم در باب آزادی احزاب و انجمن‌های سیاسی و تشکیل اجتماعات اشاره داشت.

در رابطه با مبنای حق انقلاب در قانون اساسی باید به اصل پنجاه و ششم اشاره داشت که مقرر می‌داشت: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است.» در ابتدای پیش‌نویس، بحث حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت اجتماعی مطرح شده بود، اما پس از بررسی و جلسات مجلس خبرگان قانون اساسی، این لفظ به حق حاکمیت مطلق الهی تغییر یافت. در حین بحث بر سر این اصل نظر بر این بود که مردم می‌توانند به شکل غیرمستقیم (از طریق قوای ۳ گانه) و یا مستقیم تحت عنوان قوه‌ی ملت به شکل همه‌پرسی، امر به معروف و نهی از منکر دفاع یا قیام عمومی اعمال حاکمیت نمایند (مشروح مذاکرات اصل ۱۴، ص ۵۱۰) در نهایت با وجود انتقاداتی که به این اصل وارد شد و برخی از فقها آن را یک تئوری غربی و مغایر با احکام اسلامی و نهاد ولایت فقیه دانستند؛ این اصل به شکل کنونی تغییر یافت. مطابق اصل ۵۶ می‌توان گفت که حق تعیین سرنوشت به رسمیت شناخته شده؛ چرا که حق انقلاب در طول تاریخ مستند به حق تعیین سرنوشت اعمال شده است که در قانون اساسی ایران شناسایی شده است.

حق انقلاب به صورت مستقل در قانون اساسی نیامده است ولی مبنا و موضوع آن در قانون اساسی به صورت آشکاری بیان شده است. طبق مستندات مزبور، شهروندان، دارای حق انقلاب و قیام می‌باشند. از طرفی آنچه قانون اساسی ایران نسبت به سایر نظام‌های حقوقی دارد این است که حقوق اساسی ایران، دولت و ملت ایران را ملزم کرده است که از حق انقلاب و قیام سایر ملل مظلوم و ستمدیده حمایت کنند. در همین راستا، در اصل یک‌صد و پنجاه و دوم مقرر شده است: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر استوار است.»

نتیجه

با بررسی‌های انجام‌شده در حقوق اسلامی و حقوق غربی با تمرکز بر حقوق آمریکا مشخص شد که مبانی و آرا در خصوص حق انقلاب بسیار متفاوت است. البته هر دو مکتب حقوقی، ریشه و خاستگاه حق انقلاب را در حقوق طبیعی می‌دانند و معتقدند که حقوق موضوعه این حق را تنها به رسمیت شناخته است و این حق برای تمامی گروه‌های انسانی و ملت‌ها رزرو شده است.

در باب فتاوی نشان داده شد که فقهای امامیه، انقلاب در مقابل حاکمان ظالم و اهل جور را نه تنها جایز بلکه واجب می‌دانند اما برخی از مذاهب به هیچ وجه قیام و انقلاب را جایز ندانسته و با هرگونه جنبشی علیه حاکمیت موجود مخالف‌اند که از آن جمله می‌توان اکثر فرق عامه مانند حنابله و شافعی‌ها را نام برد. از سوی دیگر با بررسی نظریات حقوقدانان انقلابی آمریکا و فرانسه و مذاکرات آن‌ها در تدوین اسناد ملی، در باب حق انقلاب و قیام می‌توان شباهت آن‌ها را با مکتب انقلابی شیعی و فاصله فکری آن‌ها را با فرق مزبور از اهل سنت ملاحظه کرد. از این رو، اکثریت آمریکایی‌ها به دور از ملاحظه کاری، بیشتر به حق انقلاب نه به عنوان تجویز و صرف اختیار، بلکه به عنوان تکلیف و وظیفه نگاه کرده و بیان کرده‌اند که می‌بایست این حق توسط شهروندان تحت ستم به کار گرفته شود.

در خصوص نهادها و تأسیس‌های حقوقی که در علم فقه تئوریزه شده‌اند، باید گفت؛ انقلاب به معنای سیاسی و اجتماعی امروزی را می‌توان تحت عنوان‌های «امر به معروف و نهی از منکر نسبت به طبقه حاکم، قیام و جهاد» پیگیری کرد. به صورت تطبیقی در حقوق آمریکایی، نافرمانی مدنی در جلوه‌های گوناگون آن در وهله ابتدایی و سپس طغیان و شورش و تمسک به حق انقلاب در مراحل بعدی به عنوان مفهوم حقوقی در حقوق طبیعی و تأسیس حقوقی در اسناد قانونی وجود دارد.

در خصوص انگیزه از به کارگیری حق انقلاب، دیدگاه فقه شیعی، این انگیزه را رستگاری و فوز عظیم، تلاش و مبارزه دائم در برابر نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها، مفساد و مظالم امیران ستمگر و جائز معرفی کرده است. در طول تاریخ، شیعیان نخستین کسانی هستند که تفکر انقلابی و پرچم قیام را در اسلام بر ضد طغیان به دوش کشیدند و همواره نظریات شیعه، روح انقلاب را با خود همراه داشته است. این مسئله حقیقتی است که سرتاسر تفکر شیعی را تحت تأثیر قرار داده که برای وصول به این غایت به بررسی ادله امامیه پرداختیم. ولی با بررسی فتاوی اهل سنت، آنان بر این باورند که اختیار مردم باید بر امام و پیشوای فاضل، عادل و نیکوکار تعلق گیرد و اگر واجد چنین اوصافی نبود، صبر و تحمل و شکیبایی بر جور و ستم والی و اطاعت و انقیاد او اولی و ارجح است تا قیام و خروج بر ولایت. به عبارت دیگر می‌توان گفت عامه قائل به جواز انقلاب در مقابل حکام جور نیستند، با این تعلیل که بر اثر خروج و انقلاب علیه امیر جائز، امنیت و آرامش به خوف و هراس تبدیل می‌گردد و خونریزی و سفک دما و غارت‌ها و چپاول‌ها رونق می‌یابد. البته این قول به عدم جواز در برخی از فرق عامه مانند حنفی‌ها، معتزله و ... مقبول نیست. مشهور فرق شیعه همان‌طور که آرای آن‌ها نقل

گردید قائل به جواز انقلاب و قیام علیه طواغیت جور و ظلم بوده و آن را با ملاکات و ضوابطی جزء فرایض اساسی مذهب می‌دانند. البته از طریق شیعه احادیثی دال بر سکوت هم مروی است که یا از حیث سند اشکال دارند یا دلالت آن‌ها قاصر از بیان مطلوب متمسکین به این احادیث بوده یا مجعول یا محمول بر تقیه‌اند.

به صورت تطبیقی در حقوق غربی به ویژه حقوق آمریکا به این نتیجه دست یافتیم که این حق از حقوق طبیعی به عاریت گرفته شده و در اسناد حقوق داخلی به رسمیت شناخته شده است. در عمل نیز اعتقاد به این حق در طول تاریخ برای توجیه انقلاب‌های مختلف، از جمله جنگ داخلی انگلیس، انقلاب آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه مورد استفاده قرار گرفته است و هنوز هم برای هر یک از تحولات کلان سیاسی کشورهای خاورمیانه که در حال رخداد است به این حق استناد می‌کنند. حقوقدانان آمریکایی نظیر جفرسون تحت تأثیر جان لاک حق انقلاب را از دل حقوق طبیعی و قوانین طبیعی استخراج کرده و در قانون اساسی منعکس کردند. مشخص شد که در حقوق آمریکا، انقلاب تحت عنوان شورش به صورت افسارگسیخته ولی تنها در شرایط اضطراری و در دو چهره حق و تکلیف متجلی و برای مردم آمریکا به عنوان ملت، این حق جمعی رزرو شده است که در صورت تحقق شرایط به آن تمسک جویند. تاکنون نیز، این حق در طول تاریخ آمریکا به سپر و حفاظ در مقابل استبداد حاکمان لقب گرفته است. هدف از آن نیز محافظت از شهروندان آمریکایی و امنیت آنان نیست بلکه برای سعادت و خوشبختی آن‌ها معرفی شده است. با این تطبیق، می‌توان این گزاره را بیان داشت که حقوق آمریکا در حقوق موضوعه و دکترین علمای حقوق، در باب تعریف، ارکان، شرایط و مؤلفه‌های حق انقلاب به فقه شیعی بسیار نزدیک است تا فقه عامه.

فهرست منابع

فارسی

- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، جلد بیست و یکم، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- موسوی خمینی، سید روح الله (بی تا)، **تحریر الوسیله**، جلد اول، چاپ اول، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- عمید زنجانی، عباس علی (۱۴۲۱ق)، **فقه سیاسی (عمید)**، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مرعشی شوشتری، سید محمدحسن (۱۴۲۷ق)، **دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام**، جلد اول، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- راوندی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، **فقه القرآن (لراوندی)**، جلد اول، چاپ دوم، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمه الله.
- ابن تیمیه (۱۴۱۸ق)، **الامر بالمعروف و النهی عن المنکر**، چاپ اول، عربستان: وزارت الشؤون الاسلامیه و الاوقاف و الدعوه و الارشاد.
- قرضای، یوسف (۱۳۷۹)، **فقه سیاسی**، چاپ اول، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، تهران: انتشارات مهارت.
- ابوزهره، محمد (۱۳۸۴)، **تاریخ مذاهب اسلامی**، مترجم: علیرضا ایمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰ق)، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، چاپ دوم، بیروت: دار الکتاب العربی.
- منتظری نجف‌آبادی، حسین علی (۱۴۰۹ق)، **دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه**، جلد اول، چاپ دوم، قم: نشر تفکر.
- خرازی، محسن (۱۴۱۵ق)، **الامر بالمعروف و النهی عن المنکر**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- احمدی طالبشیان، محمدرضا (۱۳۸۸)، **تحول مفهوم حاکم جایز در فقه سیاسی شیعه**، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- غلامی، علی (۱۳۹۳)، **سازمان یافتگی جرائم در آیینة فقه**، فقه و مبانی حقوق اسلامی.
- سید قطب (۱۳۸۷)، **فی ظلال القرآن**، ترجمه: علی خامنه‌ای؛ تصحیح: حسن نبوی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- دورکین، رونالد (۱۳۷۹)، **نافرمانی مدنی**، مترجم: محمد راسخ، نشریه کیان، شماره ۵۱.

انگلیسی

- Harvey Claflin Mansfield (1976), **the Right of Revolution**, Daedalus, Vol. 105, No. 4, American Civilization: New Perspectives, pp. 151-162, MIT Press American Academy of Arts & Sciences.

- Christian G. Fritz (2008), **American Sovereigns: The People and America's Constitutional Tradition before the Civil War**, Cambridge Univ. Press.
- Maier, (2013), **Pauline from Resistance to Revolution**, Knopf Doubleday Publishing Group.
- William Blackstone (1979), **Commentaries on the Laws of England**, 4 vols, Oxford.
- John Rawls (2003), **A Theory of Justice**, Harvard University Press.
- John Rawls (2005), **Political Liberalism: Expanded Edition**, Columbia University Press.
- Robert Nozick (2001), **Anarchy, state, and utopia**, Wiley-Blackwell.
- United States Declaration of Independence 1776.
- New Hampshire constitution's Bill of Rights 1783.
- Kentucky constitution's Bill of Rights 1792.
- Declaration of the Rights of Man and the Citizen (Preface to the Constitution of 1793).
- Basic Law for the Federal Republic of Germany 1949.
- The Greek Constitution as of May 27, 2008.
- The Charter of Fundamental Rights and Freedoms of the Czech Republic 1991.
- The Universal Declaration of Human Rights 1948.

